

## دهخدا؛ مرغ سحر در شب تار\*

دکتر باقر صدری نیا

نام دهخدا در تاریخ معاصر ایران چنان به فرهنگ و ادب درآمیخته است که ابعاد دیگر شخصیت وی حتی شاعری او در محاق مانده است. او در چند شاخه از ادب معاصر ما آغازگر، پیشرو و راهنما بوده است. تنها در عرصه لغت و فرهنگ نیست که پیوسته نام دهخدا را تداعی می‌کند. بلکه طنز نیز در مفهوم جدی آن با چرند و پرنده‌های او آغاز می‌شود، همچنان که سرچشمه داستان‌نویسی جدید را نیز در همان مقالات طنزآمیز او باید جست. در قلمرو شعر هم با وجود داوری بسیار فروتنانه خود<sup>(۱)</sup>، در شمار راه‌گشایان بوده است. چنانکه نخستین بار در سالهای پس از مشروطیت، این او بود که با بهره‌گیری استادانه از نمادها و سمبل‌های اجتماعی و با نگاهی تازه و بدیع شعری پرداخت که به یک اعتبار می‌توان آن را نخستین شعر نو فارسی دانست.<sup>(۲)</sup>

دهخدا در عصر ما سرآمد بزرگانی بود که ریشه در فرهنگ و تاریخ این کهن سرزمین داشت و کارآمدترین حلقه واسطی بود که امروز ما را با دیروز پیوند می‌داد و با اتصال فرهنگ عصر به فرهنگ دیرپای گذشته بدان غنا و ژرفا می‌داد، و از آن تکیه‌گاهی می‌ساخت تا بتوان در پناه آن در کارزار چالش‌های عصر

---

\*. مجله دانشکده ادبیات تبریز، س ۲۵، ش ۳، صص ۶۵ تا ۸۲

استوار ایستاد و از هویت خویش دفاع کرد.

بی‌گمان این سخن درست است که «اگر دهخدا تنها چرند و پرند را نوشته بود برای همیشه نامش در تاریخ ادب فارسی به‌عنوان پایه‌گذار طنز سیاسی جاودانه می‌شد»<sup>(۳)</sup> چنان که اگر تنها به امر تدوین لغت نیز می‌پرداخت باز همچنان نام جاودانه‌ای می‌یافت، حتی اگر فقط همین مقدار شعر که اکنون از سروده‌های او در دست است از وی باقی مانده بود، تاریخ ادب ما به دشواری می‌توانست نام وی را به فراموشی بسپارد.

با این حال آنچه دهخدا را به شخصیت ماندگار تاریخ و فرهنگ ما بدل کرد درک عمیق روح زمان، نیازها و ضرورت‌های عصر، استقلال، شخصیت، روح بلند انسانی، مردم‌دوستی و تلاش در جهت غنای فرهنگ و بهروزی مردم ایران بود از همین رو بود که علی‌رغم تنوع حوزه کار او رشته‌ای از حقیقت‌پژوهی و انسان‌دوستی، همه این حوزه‌های متنوع را به یکدیگر پیوند می‌داد. او تنها پژوهشگر لغت و متون کهن نبود که در سنگر کتابها از تب و تاب و حادثه‌های زمانش فارغ و ایمن بماند. اگر چنین می‌بود گرچه شاید نام خود را به عنوان محقق عالی‌مقام تثبیت می‌کرد، اما بی‌تردید دیگر آن دهخدای بزرگ با خصائص انسانی و در آرزوی پی‌ریزی نظم و نظامی عادلانه پیشرو و مترقی، و خواهان سعادت ملت و سربلندی کشور نبود.

تولد دهخدا را در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر با ۱۲۵۷ شمسی نوشته‌اند. او در محله سنگلج تهران چشم به جهان گشود. پدرش که از ملاکان متوسط قزوین بود، پیش از تولد وی دو دهی را که در قزوین داشت فروخته بود و به قصد اقامت به تهران آمده بود.

دهخدا نُه ساله بود که پدرش درگذشت، و اندکی پس از آن میراث باقی مانده از وی نیز توسط بستگان وصی پدرش تصرف شد، و از کودکی طعم نداری را چشید. خانه آنها در همسایگی منزل شیخ هادی نجم‌آبادی مجتهد روشن‌بین عصر و از دوستان و هم‌فکران سیدجمال‌الدین اسدآبادی قرار داشت و این همجواری برای دهخدای نوجوان که ارادت پدر را به این همسایه عالیقدر به ارث برده بود، موهبتی محسوب می‌شد و در شکل‌گیری اندیشه وی نیز تأثیر عظیم و ماندگاری داشت. چنان که خود وی می‌نویسد از همان دوران کودکی و نوجوانی در محضر وی حضور می‌یافت و با اینکه سنش مقتضی نبود از افکار بدیع و بکر او به قدر استعداد خویش بهره می‌گرفت.<sup>(۴)</sup>

دهخدا از کودکی به تحصیل پرداخته است و حدود ده سال هر روز از صبح تا شام نزد شیخ غلامحسین بروجردی که از دانشوران آن روزگار بود با شیخ هادی نجم‌آبادی نیز قرابتی داشت، دروس قدیم را از صرف تا اصول فقه و کلام و حکمت آموخته است. دهخدا سالها بعد ضمن یادداشتی در شرح حال دوره کودکی و جوانی خویش درباره کسانی که سازندگان شخصیت او بودند چنین اظهار نظر کرده است:

«خلاصه این که مربی قلب و فؤاد یعنی وجدانیات من آن مادر بی‌عدیل، و معلم دانش‌های رسمی من آن دانشمند متألّه و تقویت عقل من از مرحوم شیخ هادی طاب ثراه بود، و کم و بیش هرچه دارم از این سه وجود استثنایی است و برای کمتر کسی این سه نعمت یکجا جمع شده است.»<sup>(۵)</sup>

پس از تأسیس مدرسه سیاسی در سال ۱۳۱۷ ه. ق. دهخدا در این مدرسه

به تحصیل پرداخت و در همان جا که زیر نظر وزارت خارجه اداره می شد زبان فرانسه و دیگر دانش های جدید را آموخت. پس از چهار سال از این مدرسه فارغ التحصیل و به عنوان عضو سفارت ایران در بالکان عازم اروپا شد و مدت دو سال در بخارست و وین زیست و معلومات خود را در زبان فرانسه تکمیل کرد و با اندیشه ها و نظام اجتماعی، سیاسی اروپا از نزدیک آشنا شد. در این دوره او «علاوه بر تعمق در احوال حکومت های غربی، از طریق مطالعه در آثار مونتسکیو نویسنده و محقق فرانسوی، با اساس حکومت عامه آشنایی یافت. کتاب روح القوانین و کتاب ملاحظات در باب علل عظمت و انحطاط رومیان را ظاهراً در همان سالها مطالعه و ترجمه کرد».<sup>(۶)</sup>

دهخدا از معدود ایرانیانی بود که از اقامت در غرب برای تکمیل آموخته های خود و شناخت واقع بینانه تمدن و فرهنگ آن سامان استفاده کرد و در عین وقوف بر جنبه های مثبت تمدن غرب با چشم باز معایب و ضعف های آن را نیز به درستی تشخیص داد و هرگز چون بسیاری دیگر شیفته و سرسپرده تمدن مغرب زمین نشد.

او پس از ده سال به ایران بازگشت. ورود او به تهران با اوج گیری جنبش مشروطیت همزمان بود. چند ماه پس از بازگشت به سردبیری روزنامه صوراسرافیل که به وسیله میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم تبریزی دایر شده بود، انتخاب گردید، و بدین ترتیب نخستین دوره فعالیت های سیاسی و ادبی او آغاز شد.

صوراسرافیل از معروف ترین روزنامه های عصر مشروطیت بود که نه ماه پس از صدور فرمان مشروطیت به صورت هفتگی منتشر شد. شعار این روزنامه

حریت، مساوات و اخوت بود، و خط مشی آن چنان که در سرمقاله نخستین شماره تأکید شده است، تکمیل معنی مشروطیت، حمایت از مجلس شورای ملی و معاونت روستاییان، ضعفا، فقرا و مظلومین بود<sup>(۷)</sup>. صوراسرافیل در این هنگام به عنوان ارگان حزب اجتماعیون عامیون عمل می‌کرد و همان اهدافی را تعقیب می‌نمود که در مرامنامه این حزب قید شده بود<sup>(۸)</sup>. دهخدا و میرزا جهانگیرخان در این دوره عضو کمیته‌ای موسوم به کمیته انقلاب بودند. این کمیته یکی از شعب حزب اجتماعیون عامیون محسوب می‌شد<sup>(۹)</sup>.

علاوه بر مقالات چرند و پرند که به‌طور مرتب در صوراسرافیل به چاپ می‌رسید، غالب سرمقاله‌های روزنامه نیز به وسیله دهخدا نوشته می‌شد. مقالات دهخدا پخته، دلپذیر و بحث‌انگیز بود، و از تبحر و ژرف‌نگری و تسلط نویسنده بر اسلوب و موازین روزنامه‌نگاری حکایت داشت. به دلیل وسعت استقبال و حسن تأثیر نوشته‌های او بود که محمدعلی شاه با فرستادن پول درصدد تطمیع دهخدا برآمد، و یک بار نیز گروهی به تکفیر وی کمر بستند و شکایت به مجلس شورا بردند، و یک بار هم کسانی به قتل او برخاستند<sup>(۱۰)</sup>.

صوراسرافیل بی‌پروا بود، اصلاحات عمیق اجتماعی را علاوه بر اصلاحات سیاسی سرلوحه اهداف خود قرار داده بود و اندیشه‌های چپ روزگار را منعکس می‌کرد. شاید نخستین بار در همین روزنامه و در مقاله‌ای از دهخدا بود که ضرورت اصلاحات ارضی و الغای ارباب رعیتی مطرح گردید. مسئله‌ای که در آن روزگار نمی‌توانست شور و هیجان و در عین حال کینه و دشمنی علیه نویسنده آن برنیانگیزد<sup>(۱۱)</sup>.

دهخدا با مقالات خود در همان سال نخست انتشار صوراسرافیل به عنوان

نویسنده محبوب و بانفوذ شناخته شد. چنان که خود او نیز در مقاله‌ای علیه سیاست‌های سلطه‌جویانه روس چنین تعبیری از خویش آورده است.

دوره اول روزنامه صوراسرافیل پس از انتشار ۳۲ شماره در جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. سه روز قبل از بمباران مجلس شورای ملی به پایان رسید<sup>(۱۲)</sup>.

سه روز پس از انتشار آخرین شماره صوراسرافیل، مجلس شورای ملی توسط محمدعلی‌شاه به توپ بسته شد و روز بعد میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین در باغ شاه به قتل رسیدند. دهخدا در شبی که فردای آن مجلس به توپ بسته شد در منزل تقی‌زاده به سر برده بود. ظاهراً به صلاح‌دید وی بود که به همراه گروهی ناگزیر خود را به سفارت انگلیس رساند و بیست و پنج روز در آنجا متحصن شد، و پس از آن از ایران تبعید گردید<sup>(۱۳)</sup>.

دهخدا پس از تبعید به فرانسه رفت و مدتی در پاریس مهمان محمد قزوینی شد که در آن هنگام مقیم آن شهر بود. سپس از آنجا به سویس رفت و سه شماره از صوراسرافیل را با همان سبک و سیاق در ایوردن سویس منتشر کرد. پس از آن به استانبول آمد و به کمک ایرانیان مقیم آن شهر روزنامه سروش را راه انداخت و چهارده شماره از آن را نشر داد اینکه چرا پس از ورود به استانبول از انتشار صوراسرافیل صرف‌نظر کرده است به درستی روشن نیست. شاید حساسیت بیش از حد حکومت محمدعلی‌شاه نسبت به این روزنامه مانع از رسیدن آن به ایران می‌شد، و از آن‌رو دهخدا و یاران او صلاح دیدند با دایر کردن سروش بدون برانگیختن حساسیت حکومت وقت، مطالب خود را به ایرانیان برسانند.

پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان و سقوط حکومت محمدعلی

شاه، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس برگزیده شد و با درخواست آزادیخواهان، در یازدهم محرم ۱۳۲۸ به تهران باز گشت.

این دوره تبعید برای وی آموزنده بود. او در دو سالی که در کشورهای مختلف به سر برد، به علل و عواملی که می‌تواند موجب دوام و یا سقوط یک نظام مبتنی بر دمکراسی باشد، بسیار اندیشید و به این نتیجه رسید که بقای دمکراسی در گرو اعتدال، تحمل آرا و عقاید مخالف، استفاده از شیوه‌های دموکراتیک برای حل تضادهای درونی، و پرهیز از تندروی و افراط است. او بر اساس چنین دریافتی بود که در سرمقاله‌های سروش کوشید تا مجاهدان را از تفرقه و دسته‌بندی‌های غیر اصولی، توقعات حقیر و خودخواهانه باز دارد و نشان دهد که استقرار آزادی و عدالت در یک روند درازمدت با از خودگذشتگی و ایثار و برابر دیدن خود با دیگران تحقق‌پذیر است<sup>(۱۴)</sup>.

علاوه بر مشاهدات تأملات خود، دیدار و گفت‌وگو با برخی از کسان که به عواقب دردناک افراط و خودرایی وقوف داشتند در تعمیق دیدگاه وی مؤثر بود. آنچه را که او در برخی از شماره‌های سروش می‌نوشت، به صورتی دیگر و به زبانی صریح‌تر در نامه‌ای که در همین دوره اقامت در استانبول میرزا عبدالرحیم طالب‌اف<sup>(۱۵)</sup> برای وی نوشته است می‌توان دید. طالب‌اف در نامه مورخ ۱۹۰۸ خطاب به دهخدا می‌نویسد:

«امیدوارم که به‌زودی تمام پراکندگان وطن باز به ایران باز گردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار کنند. یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف به غرق وطن را به ساحل نجات بکشانند... عجب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید

جنگ می‌کنند ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد، سهل است، اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم و واجب‌القتل، مستبد، اعیان‌پرست، خودپسند و نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثقال آرد ندارد، یعنی که نه روح دارد نه علم و نه تجربه، فقط ششلول دارد.

و در ادامه این نامه می‌نویسد:

«هر ایرانی که ملت خود را عبارت از آن سه هزار نفر که دیده‌اید بداند و ایرانی را بیدار شده حساب نماید و به ریسمان پوسیده آنها هیزم بچیند، دیوانه است».

طالب‌اف در این نامه تأکید می‌کند که بدون گسترش دانش و تربیت و بدون فراهم آوردن مقدمات و مصالح نمی‌توان ایران را ساخت و این کاری است که در کوتاه‌مدت انجام‌پذیر نیست.

دهخدا بر اساس چنین آموخته‌ها و تجربه‌هایی بود که چون به ایران باز گشت به صف اعتدالیون پیوست و از جریان تندرو دوری گزید. این تغییر مشی موجب اعجاب کسانی شد، اما همچنان که اشاره کردیم او در دوران تبعید به این نتیجه مهم رسیده بود که جز از طریق بسط دانش و آگاهی و پایبندی به روش‌های معتدل و به دور از تندروی، نمی‌توان کار ایران را به سامان رسانید.

«در فاصله بازگشت به تهران و آغاز جنگ جهانی اول دهخدا گذشته از سمت نمایندگی مجلس به تحریر مقالات سیاسی و انتقادی می‌پردازد»<sup>(۱۶)</sup> و در مطبوعات آن روزگار نشر می‌دهد. در جنگ جهانی او نیز به همراه مهاجران تهران را ترک می‌گوید و در یکی از روستاهای ایل بختیاری انزوا می‌جوید. در



همان محل طرح فراهم آوردن مجموعه امثال و حکم و لغت‌نامه را می‌ریزد و پس از بازگشت به تهران با آشفته‌تر شدن اوضاع و پدیدار شدن علائم استبداد جدید، از فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی کناره می‌گیرد و همه هم خود را صرف تدوین امثال و حکم و لغت‌نامه می‌کند و تا پایان عمر به این کار ادامه می‌دهد.

دهخدا بعد از اتمام دوره نمایندگی «در سالهای ۱۳۰۰ تا جنگ جهانی اول نخست ریاست کابینه وزارت معارف را داشته، و سپس به ریاست مدرسه علوم سیاسی، که خود در آن دانش اندوخته بود رسیده و پس از تبدیل آن مدرسه به دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تا سال ۱۳۲۰ ه. ش. ریاست آن دانشکده را تصدی کرده است»<sup>(۱۷)</sup> پس از شهریور بیست دهخدا بازنشسته شد و همه وقت و توان خود را صرف لغت‌نامه کرد.

تغییر اوضاع بعد از سقوط حکومت اختناق نیز موجب بازگشت دهخدا به صحنه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی نشد. در طول سالهای زیادی که از انتشار مقالات سیاسی اجتماعی او می‌گذشت او جز چند مقاله ادبی انتشار نداده بود. تنها مقارن روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق بود که یکبار دیگر عشق جوانی در وی شعله کشید، و پیرانه‌سر با همان شور نخستین که اینک با وقار و متانت دوران کمال آمیخته بود به حمایت از نهضت ملی برآمد. او نهضت ملی را مکمل نهضت مشروطیت می‌دانست از این رو همان وظیفه‌ای را در قبال آن بر دوش گرفت که چهل و شش سال پیش از آن در سرمقاله شماره اول صوراسرافیل اعلام کرده بود. اما دوباره بعد از چهل و شش سال لیاخوف‌های دیگری در کنار محمدعلی شاه دیگر به انهدام نهضت مردم برخاستند. تاریخ یک بار دیگر تکرار

شد. ولی دیگر همه توانش به تحلیل رفته بود. پس از آن بازجویی طولانی و اهانت‌آمیز در ستاد ارتش، و از پا درآمدن و بی‌هوشی متعاقب آن، پیرمرد به بستر افتاد، رنجوری دل بر نزاری و بیماری تن افزود و دیری نگذشت که در هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ برای همیشه چشم از جهان فرو بست<sup>(۱۸)</sup>.\*

### دهخدا، وطن‌دوست آزادخواه و واقع‌گرا

دهخدا به گواهی آثار و مواضع فکری و سیاسی‌اش که ناسیونالیست آزادخواه است هم نوشته‌ها و مواضع سیاسی او در سالهای جوانی معرف این گرایش اوست، و هم در مقالات و مصاحبه‌های سالهای پایان حیات و دوره همراهی با نهضت ملی می‌توان به‌درستی این نگرش و خط مشی وطن‌خواهی وی را باز شناخت. اعتدال و واقع‌گرایی نه از آغاز، بخصوص پس از بازگشت از تبعید، همواره شیوه و شعار او بود، به ناسیونالیسم وی صبغه واقع‌گرایانه و معتدل بخشیده است. در پرتو این ویژگی‌هاست که رویکرد او نسبت به گذشته و حال از ناسیونالیست‌های رمانتیک تمایز می‌یابد.

دهخدا برخلاف ناسیونالیست‌های باستان‌گرا، به واقعیت‌های موجود در زمان حال و چگونگی بنای آینده با به‌کارگیری مدبرانه مصالح موجود، و خلق امکانات جدید می‌اندیشد. در مقالات و سروده‌های او کمتر می‌توان به اشارات تاریخی و اساطیری از آن‌گونه که در سروده‌های عشقی و عارف، و حتی بهار و

---

\* یادداشت: به یاد دارم در مراسم خاک‌سپاری مرحوم دهخدا در این‌بابویه من نیز که دانشجوی سال سوم دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بودم حضور داشتم. دکتر مظاهر مصفاً قصیده‌ای خواند که عزاداران را سخت تحت تأثیر قرار داد. مطلع قصیده چنین بود: «کهن باغبانا کجا می‌گریزی...!»  
(کریم اصفهانیان ۱۳۹۴/۳/۱۸).

فرخی یزدی دیده می‌شود، برخوردار کرد. به نظر می‌رسد که او عامداً از پرداختن به افتخارات موهوم و یا واقعی گذشته اجتناب می‌ورزد، و اگر احیاناً در یکی دو جای اشعارش به عدالت کوروش نیز اشارتی دارد لحن او به‌کلی از تفاخر و مباهات عاری است.

آنجا نیز که او درس وطن‌دوستی و دفاع از میهن می‌آموزد، با بهره‌گیری از تمثیلی که اجزای آن از واقعیت‌های عینی تشکیل شده است، می‌کوشد سخنش را بر مبنای ملموس و منطقی استوار دارد و از این طریق دفاع از وطن را امری غریزی و طبیعی فرا نماید. کلامش که شیوه بیان سعدی را به خاطر می‌آورد، چنان است که گویی از یک تجربه عینی سخن می‌گویند، تجربه‌ای که هرکس دیگر می‌تواند خود را در معرض آن قرار دهد و بر درستی سخنش ایمان بیاورد.

هنوزم به خردی به‌خاطر در است

که بر لانه ماکیان برده دست

به منقارم آن‌سان به سختی گزید

که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید

پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان!

وطن‌داری آموز از ماکیان<sup>(۱۹)</sup>

وطن در نزد او آمیزه‌ای از خاک و خون و خاطره است. تبلور فرهنگ، تاریخ، ارزش‌ها و یاد یادگار نیاکانی است که از دیرینه‌ترین اعصار در جای‌جای آن زیسته‌اند و برای صیانت از آن خون خویش را به خاک بخشیده‌اند. اگر رودها در این سرزمین چنین پرخروش جریان می‌یابند و به خاک حیات و باروری

ارزانی می‌دارند، درواقع تمثیلی است از این واقعیت که جریان خون نیاکان در رگ و رود این خاک تا به اکنون بقا و باروری آن را تضمین کرده است. با همین تلقی است که او در شعری با نام «وطن» هشدار می‌دهد تا کار وطن را سرسری نگیرند و آن را خاک صرف، چون خاک هر جای دیگر نپندارند:

مزن سرسری پا بدین خاک، دوست  
 که بس سر شد از دست، در هر بدست  
 نه دجله به خود نیلگون می‌رود  
 کز اربل در آن جوی خون می‌رود  
 نه رودی است جیحون و گر خود یمی است  
 که با خون گردان ایران نمی است<sup>(۲۰)</sup>

در «شکوه پیر زال» هم که خانه‌اش به ستم از سوی بیدادگران تصاحب شده است باز از زبان او داستان وطن را می‌سراید که «خانه» تمثیلی از آن است و در نظر بیگانه خاک و خشت می‌نماید اما در چشم وی و هرکس که او را بصیرتی است هرگوشه آن نشان رأفت مادر را در خود دارد و هرخشت آن خاطره پدر و نیاکان را.

هنوزم بگردد از این هول حال  
 چو یاد آیدم حال آن پیر زال  
 که می‌رفت و می‌گفت سیر از جهان  
 ر بوده ز کف ظالمش خان و مان  
 به چشم تو این خانه سنگ است و خشت  
 مرا قصر فردوس و باغ بهشت

چه ارزد به پیش تو؟ یک مشت سیم  
 مرا خویش و پیوند و یار و ندیم  
 به هر خشت از آن باشدم صد هزار  
 به دل از زمان پدر یادگار  
 نبینم که اندر نظر ناورم  
 به هر گوشه صد رأفت مادرم  
 کشم رخت از آن چون من تیره بخت  
 که بایم در این خانه بگذاشت رخت<sup>(۲۱)</sup>

آنچه در اندیشه سیاسی دهخدا اهمیت درجه اول دارد، وطن و استقلال آن است و در مرتبه بعد توانمند ساختن کشور با استفاده درست از امکانات موجود، و تجهیز آن به ابزارهای تمدن جدید است. او بقای ایران را در گرو اقتدار آن می‌داند، و اقتدار و توانمندی را نیز، تنها از طریق فراگیری دانش‌های جدید، و برخورداری دستاوردهای تمدن مغرب‌زمین ممکن می‌داند. با این حال نه فقط شیفته تمدن آن سامان نیست و هرگز چون برخی دیگر شعار تشبه به غرب و اقتباس و اخذ بی‌رویه مظاهر تمدن را سر نمی‌دهد، بلکه از جمله معدود کسانی است که به نقد این تمدن مادی و عاری بودن از اشراق و معنویت می‌پردازد، و بر این عقیده است که در طول هزاران سال تمدنی که بشریت را راه برده است جز آن است که در غرب متجلی شده است.<sup>(۲۲)</sup>

دهخدا این مزیت را بر شاعران دیگر عهد مشروطیت دارد که توانسته از نزدیک با مدنیت مغرب‌زمین آشنا شود و با اقامت در کشورهای مختلف اروپایی جنبه‌های مثبت و منفی این تمدن را بی‌واسطه تجربه کند و با میزان خرد و دانش

و معنویت بسنجد. به همین سبب رویکرد او به تمدن جدید آگاهانه و متدانه است، نه از موضع شیفتگی و سرسپردگی. در واقع او فراگیری اصولی از مظاهر تمدن را برای ارتقای توانایی‌های کشور و حفظ استقلال آن در برابر غرب می‌خواهد نه برای محو شدن در دایره سلطه جهانی غرب.

### اقتدار ملی لازمه استقلال

دهخدا از همان دوران جوانی بدین نکته اعتقاد داشت که بقای هر کشور و ملتی وابسته به اقتدار آن است. همچنان که در نظام طبیعت ضعیف پامال است، در نظام سیاسی جهان نیز چنین است. گله و شکایت، اظهار و اثبات مظلومیت در این گیروداری که در جهان در گرفته است ره به جایی نمی‌برد. تنها راه ایران تجهیز خود با وسایل تمدن جدید و فراگیری فنون و دانش‌هایی است که اروپا به وسیله آن، سیادت و اقتدار یافته است. او این مطلب را در موارد مختلف و از جمله ضمن چند مقاله در سروش استانبول شرح داده است.

در واقع اگر او بعدها کار طاقت‌فرسای تدوین لغت‌نامه را بر دوش گرفت و بیش از سی سال رنج و محرومیت را تحمل کرد، تنها محرک او کنجکاوی علمی نبود، بلکه دهخدا بر اساس تحلیل مشخصی که از مناسبات موجود جهانی داشت و بر مبنای اعتقاد به تقویت بنیادهای ملی برای صیانت از استقلال کشور، به فرهنگ و لغت و تهیه عظیم‌ترین دایرةالمعارف در مقیاس کشور همت گماشت. در واقع این کار که در ظاهر کاملاً غیر سیاسی می‌نمود از نظر وی پیوند استواری با استقلال ایران داشت و اگر او بدان روی آورده بود نه برای نام و نان که در جای دیگر نیز به آسانی قابل دسترس بود، بلکه برای تحکیم مبانی استقلال کشور بود.

او در این باره به صراحت می‌نویسد:

«وقتی ضعف و انکسار ملت خود را دیدم، دانستم که ما ناگزیریم با سلاح وقت مسلح شویم و آن آموختن علوم امروزی بود و گرنه ما را جزء ملل وحشی می‌شمردند، بر ما آقایی روا می‌بینند و آموختن آن اگر به زبان خارجی بود البته میسر نمی‌شد و اگر برفرض محال میسر می‌گردید زبان که اُسّ ممیزات ملت است متزعزع (لرزان) می‌گشت. پس بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترس مکاتب بگذاریم، و این میسر نمی‌شد جز بدین که اول لغات خود را بدانیم و این کار نوشتن لغت‌نامه شامل و کامل تمام لغات را لازم داشت. این بود که من به فکر تدوین لغت‌نامه افتادم<sup>(۲۳)</sup>».

کلام دهخدا به وضوح نشان می‌دهد که اهتمام او به امر لغت‌نامه در پیوند استوار با تمایلات وطن‌خواهانه وی قرار دارد که در آن پاسداری از حریم استقلال کشور مقدم بر هر کار دیگر است و اگر استقلال میهن تأمین نشود، و به گفته او «سلطهٔ اجانب از مملکت قطع نشود و ملت ایران روی پای خود نایستد، هیچ‌یک از مفاهیم آزادی و دمکراسی و ترقی و تعالی مملکت، و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق‌پذیر نیست و ملتی که در چنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند، به هیچ‌یک از این مظاهر عالیه ملت دست نخواهند یافت»<sup>(۲۴)</sup>.

### استعمار، تضاد اصلی

دهخدا تضاد اصلی تاریخ معاصر ایران را، استعمار سلطه‌جوی غرب

می دانست و دو نهضت بزرگ دوران حیات خود را - نهضت مشروطیت و نهضت ملی - قیام استقلال طلبانه ارزیابی می کرد. درباره نهضت مشروطیت بر این عقیده بود که این قیام، جنبش استقلال طلبی بود نه قیام آزادیخواهی در مفهوم اروپایی آن<sup>(۲۵)</sup>. نهضت ملی را نیز استمرار جنبش مشروطیت می شمرد، و معتقد بود که «نهضت ملی ایران در اساس با نهضت مشروطیت یکسان است، و امروز هم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد، با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع ایادی بیگانگان برابر نمی کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد»<sup>(۲۶)</sup>.

تحلیل دهخدا از نهضت مشروطیت و رابطه استبداد داخلی و استعمار خارجی نیز در نوع خود شایسته تأمل است، و نشان می دهد که چگونه او در تحلیل مسایل به محور بودن مقوله استقلال توجه و اعتقاد ویژه ای دارد.

براساس تحلیل وی چون مردم ایران دیدند که بیگانگان با تحصیل امتیازهای گوناگون به تدریج بر تمام شؤون مملکت تسلط می یابند و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را در معرض تهدید قرار می دهند، و برای دستیابی به اهداف استعماری خود یک تن از مردم ایران را که شاه نامیده می شد به علت ضعف نفس یا تطمیع و تهدید وسیله نیل به مقاصد خود قرار می دهند، بر آن شدند تا با قیام خود اصول مشروطیت را تحقق ببخشند و خود حکومت را در دست بگیرند و اختیارات شاه را محدود کنند تا اجانب نتوانند از طریق او استقلال مملکت را به نابودی تهدید کنند»<sup>(۲۷)</sup>.

بدین ترتیب او مبارزه با استبداد و لزوم حاکمیت مردم را در متن مبارزه با استعمار و دستیابی به استقلال قرار می دهد و تفکیکی میان آنها قایل نمی شود و



این در نوع خود حکایت از دریافت عمیق و اندیشه سیاسی منسجم وی دارد که در آن ضمن اولویت داشتن استقلال، آزادی، پیشرفت و حاکمیت مردم نیز پیوند جدایی ناپذیری با آن می یابند.

دهخدا چنان که خود در آخرین سالهای زندگی، ضمن بیانیه ای در حمایت از نهضت ملی می گوید عمری از نزدیک ناظر بر جریان های وقت بوده و هدفی در دوره زندگانی خود جز استقلال و آزادی مملکت. ترقی و تعالی ملت نداشته است،<sup>(۲۸)</sup> گرچه غالباً در شرح حال او نوشته اند که وی پس از جنگ جهانی اول و از حدود سال ۱۳۰۰ از سیاست کناره گرفت، اما در واقع او هرگز از پیکار در راه استقلال و آزادی ایران کناره نجست. حتی آنگاه که به تدوین لغت نامه نیز اهتمام ورزید، چنان که گفتیم در حقیقت عملش تنها از سنگری به سنگر دیگر بود اما ماهیت کوشش وی همان بود که همواره بود، ایستادن در برابر تجاوزگران و دفاع آگاهانه از استقلال کشور. خود وی نیز همین استنباط را از کار خویش دارد.

«مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمل این تعب طویل جز  
مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی و انداشت. چه  
برای نان همه طریق به روی من باز بود، و تا ابدیت زمان نام را نیز  
چون جاودانی نمی دیدم پایبند آن نیز نبودم، و می دیدم که شرق باید  
به هر نحو شده است، به اسلحه تمدن جدید مسلح گردد. نه اینکه  
این تمدن را خوب می شمردم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال  
اداره کرده، مادی نبود»<sup>(۲۹)</sup>.

البته اگر می توانست در همان زمان نیز با همان زبان صریح دوره

صوراسرافیل به میدان می‌آمد و این توجیه‌گران و نظریه‌پردازان بیداد و اختناق را در میان خاص و عام رسوا می‌ساخت اما دیگر آن روزگار سر آمده بود و در زمهریر استبداد آتش شور و شوق در دل مردمان افسرده بود و آزادی در زیر چکمه نظامیان بی‌دانش و مغرور نابود شده بود. زمان دیگر بود و زبان پرکنایه و رمزآمیزی را می‌طلبید. آنچه مهم بود شکستن سکوت بود. نپذیرفتن آنچه پذیرفتنش ناگزیر می‌نمود.<sup>(۳۰)</sup>

استغال به تحقیق و تتبع گرچه در نزد او خود گونه‌ای از پیکار استقلال طلبانه بود اما با این حال نباید تصور کرد که این قبیل اشتغالات وی را از نقد رفتار مدعیان پیشرفت و تجدد که اختناق مخوفی را بر کشور او حاکم کرده بودند، باز می‌داشت. حتی به گفته دکتر زرین کوب «در همان سالها که بهار و عارف و سید اشرف و دیگران هریک به وجهی دم درکشیدند و نغمه آوازشان در گلو شکست، او از همان خلوت انزوای دنیای تتبع و تحقیق، با شیوه تازه‌ای که در شعر و شاعری دنبال می‌کرد مدعیان تجدد و آزادی خواهی را که شاعران دیگر از هیبت آن به خاموشی محکوم شده بودند، به باد انتقاد گرفت»<sup>(۳۱)</sup>.

او در شعری با نام «ان شاء الله گربه است» با استفاده از رمز و کنایه و الفاظ مغلق و زیبایی که استغراق در تحقیق را گواهی می‌داد کوشید تا در آن سوی سیمای ظاهری قهرمان داستان، کسانی را که بر شعله بیداد و اختناق می‌دمیدند و چه بسا که برخی نیز سوابق آزادی خواهی خود را چون پرده‌ای بر روی خیانت خود می‌کشیدند، بی‌نقاب کند، و به شیوه‌ای که سخن او را از فهم ساده‌بینان دور می‌داشت، به زیر مهمیز تمسخر می‌گرفت.

درواقع نیز او در برابر مهم‌ترین حوادثی که بر میهنش می‌گذشت هرگز

سکوت روا نمی‌داشت و چنان که در ماجرای اشغال ایران توسط قوای بیگانه در روزهایی که از شهریور بیست آغاز شده، و همراهی و همکاری متصدیان امور کشور با تجاوزگران باز او با همان زبان رمزآمیز، بی‌کفایتی کارگزاران استبداد را که اینک مستقیماً به خدمت استعمار درآمده بودند، در شعر «آب دندان بک» خود، برملا کرد و آنگاه که نهضت ملی در معرض هجوم و خطر استعمار انگلیس قرار گرفت با زبان صریح‌تر آزادگان میهن را به جنگ روبه‌کافی خواند که طمع نیاکان بسته بودند:

ای مردم آزاده کجااید کجااید  
 آزادگی افسرد بیاید بیاید  
 مانا که به یک زاویه خانه حریقی است  
 هین جنبشی از خویش که از اهل سرااید  
 این روبه‌کافی تا طمع از ملک ببرند  
 یک بار دگر پنجه شیری بنمایید

وقتی ملت ایران برای استیفای حقوق خود در برابر استعمار انگلیس قد علم کرد، او پس از حدود سی سال انزوا، با همه توان به میدان نبرد آمد و تا واپسین لحظه در صف نهضت ایستاد، و پس از شکست آن تاوان حق‌پرستی و آزادگی خویش را با تحمل آزار و اهانت حکمرانان نظامی داد. «در محیط اختناق‌آمیزی که مبارزان و شاعران و نویسندگان در جریان آن خود را به سکوت ملزم دیدند، دهخدای پیر که در آغاز ماجرا مورد تهدید و ایذاء هم واقع شده بود، از ضعف و نالانی هم چیزی به پایان عمرش نمانده بود، صدای اعتراض خود را بلند کرد و با طرح قصه رمزآمیز «در چنگ دزدان» هویت کسانی را که با

التزام آنها محکوم دزدان دریایی غرب - نفت خواران بریتانیا و آمریکا - شده بودند از زبان همان دزدان ناسزایی به سزا گفت»<sup>(۳۲)</sup>.

دهخدا راهی را که از جوانی آغاز کرده بود، بی آنکه در طول زندگی پرحادثه اش به اعوجاج و انحراف مشهودی کشیده شود تا پایان حیات ادامه داد و از میدان‌هایی که جوهر جوانمردی و وفاداری به اصول و آرمان در آن محک می‌خورد، با سرفرازی گذشت و در اندیشه و عمل نشان داد که میهن‌دوستی حقیقی در پایبندی به استقلال، آزادی و حاکمیت مردم جلوه‌گر است. در آن ناسیونالیسم عربده‌جوی ارتجاعی و مدعی مدرنیسم که استقلال و آزادی و همه آرمان‌های بزرگ اجتماعی را به مسلخ کشانید و راه رشد و توسعه واقعی جامعه را با نابود ساختن آزادی‌ها و درهم شکستن کسانی که بهره‌ای از شهامت و مردانگی داشتند سد کرد.

#### یادداشت‌ها:

۱. دیوان دهخدا، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات تیراژه، تهران ۱۳۷۰، چاپ پنجم، ص ۳۰ و ۳۲.
۲. درباره شعر مرغ سحر که وی در سوگ دوست و هم‌قلم شهیدش میرزا جهانگیرخان شیرازی سروده است، و اهمیت آن در تاریخ شعر معاصر ایران، ر. ک: از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۹۴-۹۷؛ چشمه روشن، ص ۴۶۰-۴۶۷.
۳. آشوری، داریوش: چرند و پرند دهخدا و مکان آن در طنز فارسی، بررسی کتاب، ش ۱، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۴۴.
۴. مقالات دهخدا، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات فریدون علمی، تهران ۱۳۵۸، چاپ اول، ص ۶.
۵. همان، ص ۶.
۶. با کاروان حله، ص ۳۹۸.

۷. صوراسرافیل، سال اول، هفدهم ربیع‌الآخر ۱۳۲۵، شماره ۱
۸. اتحادیه نظام مافی، منصوره، نخستین دهه انقلاب مشروطیت (۱۳۳۴-۱۳۲۴ق) مندرج در مجموعه ایرانیان خارج از کشور، ج ۲، سنت و تجدد، ص ۸۶۳-۸۶۴
- درباره حزب اجتماعیون ر. ک: آفری (پیرنظر)، ژانت، سیسیال دموکراسی و انقلاب مشروطیت مندرج در سنت و تجدد، ص ۸۸۳-۹۱۰
۹. درودیان، ولی‌الله، دهخدای شاعر، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹، چاپ دوم، ص ۱۸-۱۹
۱۰. درباره این حوادث: ن. ک: مقالات دهخدا (۲) به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات تیرازه، تهران ۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۳۱۳-۳۲۸
۱۱. ر. ک: صوراسرافیل، سرمقاله شماره ۱۷، ۱۸، ۱۹، مورخ ۱۴، ۲۱، ۲۸ شوال ۱۳۲۵.
۱۲. مقالات دهخدا (۲)، ص ۲۲۷.
۱۳. دهخدای شاعر، ص ۲۰-۲۱ برای دیدن روایت متفاوت، ن. ک: تاریخ مشروطیت کسروی، ص ۶۵۳-۶۵۵
۱۴. ن. ک: سرمقاله شماره پنجم روزنامه سروش، چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۲۷ ه. ق. مندرج در مقالات دهخدا (۲) ص ۲۳۸-۲۴۳.
۱۵. برای دیدن متن کامل نامه طالب‌اف، ن. ک: از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰.
۱۶. مقالات دهخدا، ص ۱۲.
۱۷. همان، ص ۱۹.
۱۸. درباره فعالیت‌های دهخدا در دوران نهضت ملی، ن. ک: مقدمه سید محمد دبیرسیاقی بر دیوان دهخدا، ص ۱۹ تا ۲۲. برای دیدن بیانیه و مصاحبه او در حمایت از نهضت ملی و دکتر محمد مصدق، ر. ک: مقالات دهخدا (۲)، ص ۲۷۸-۲۷۹. درباره چند خاطره مربوط به او در روزهای بعد از کودتا و نیز نحوه بازجویی او پس از شکست نهضت ملی ن. ک: همان منبع، ص ۳۵۱-۳۶۶.
۱۹. دیوان دهخدا، ص ۱۲۵.
۲۰. همان، ۱۲۴.
۲۱. همان، ۸۳-۸۴.
۲۲. مقالات دهخدا (۲)، ص ۱۶۵.
۲۳. همان، ۱۸۲.
۲۴. همان، ۲۸۰.

۲۵. همان، ۲۷۹.

۲۶. همان، ۲۸۰.

۲۷. همان، ۲۷۹.

۲۸. همان، ۲۷۸.

۲۹. همان، ۱۶۵.

۳۰. با کاروان حله، ص ۳۸۸.

۳۱. رعدی آذرخشی که مدتی در تدوین لغتنامه به وی کمک می‌کرد ضمن مقاله‌ای تحت عنوان دهخدای شاعر (مجله آینده، ش مهر و آذر سال ۱۳۵۸) می‌نویسد:

روزی در حدود سال ۱۳۰۷ از او پرسیدم شما که با نوشتن طنز اجتماعی و انتقادی چرند و پرند و سرودن اشعار طنزآمیز عامیانه و جدی پایه‌گذار نوینی در شاخه‌های مختلف ادبیات ایران شدید، چرا و چگونه امروز سکوت اختیار کرده‌اید و وقت خود را صرف امثال و حکم و لغت می‌کنید؟ جواب گفت من شما را تا این حد ساده‌دل نمی‌پنداشتم. آن آزادی دوره مشروطیت را که به برکت آن صوراسرافیل نوشته می‌شد، آن شور و شوق مردم را به من باز دهید تا من دوباره به همان سبک و سیاق چیز بنویسم و شعر بگویم.

۳۲. دیوان دهخدا، ص ۱۵۴-۱۵۶.